

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

بحث در بررسی این روایتی است که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که؛ «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».^[1] ظاهر این روایت و اطلاقی که در این روایت وجود دارد هر نوع قیامی علیه هر حکومت جائری، هر نوع قیامی حتی علیه مشرکین و کفار قبل از قیام حضرت بخواد باشد باطل است، طاغوت است و حرام است. در جلسات گذشته عرض کردیم که این ظاهر، که البته ممکن است بعداً با یک قرائنی معنای دیگری برای روایت کنیم اما بر اساس همین ظاهر و اطلاقی که دارد با قرآن کریم مخالف است.

عرض کردیم آیاتی که با این روایت مخالف است یکی آیه 13 سوره شوری یعنی؛ «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»^[2] است. اشاره شد که بعضی از بزرگان گفته‌اند روایت مورد بحث با آیات امر به معروف و نهی از منکر، و آیات جهاد هم مخالفت دارد که ما در جلسه گذشته این مطلب را مورد مناقشه قرار دادیم. از دیگر آیاتی که ربما يقال که ممکن است کسی این حرف را بزند اما نمی‌دانیم این حرف گفته شده یا نه؛ آیات اجتناب از طاغوت است.

تعارض آیات اجتناب از طاغوت و دلالت روایت

ما در قرآن کریم آیاتی داریم که دلالت بر لزوم اجتناب از طاغوت دارد. مثلاً آیه 36 از سوره نحل «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» آیه می‌فرماید ما برای هر امتی یک رسولی را فرستادیم. رسول در اینجا معنای عامی دارد. یعنی حتی آن دوران فطرت را هم شامل می‌شود، برای هر امتی ما یک رسولی را فرستادیم. «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» حقیقت این بعثت این بود که مردم خدا را عبادت کنند و از طاغوت اجتناب کنند. حالا اینجا «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» که روشن است و توحید در عبادت را دلالت دارد. مردم فقط و فقط خدا را عبادت کنند که این غایت اصلی برای بعثت انبیاء می‌باشد. گاهی اوقات آیه شریفه «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^[3] را به عنوان هدف اولی انزال کتب و ارسال رسل قرار می‌دهند؛ در حالی که هدف اولی عبادت خداست؛ «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» است. البته «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» جزء اهداف انبیاء است؛ «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» که قیام برای اقامه قسط غایت است، اما نه اینکه اولین - یعنی اصلی‌ترین - غایت باشد. اولین غایت عبادت خداست؛ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^[4] که ظاهر یعبدون عبادت خداست. در بعضی از روایات گفته‌اند؛ «أَيُّ لِيَعْرِفُونَ»^[5] خود این یک بحث خیلی خوب و مفصلی دارد که باید در جای خودش مطرح بشود. ما کاری به این قسمت نداریم.

اما آنچه محل شاهد است «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» است؛ از طاغوت اجتناب کنید. طاغوت از ماده‌ی طغیان است. یعنی هر کسی که از حدّ صحیح تجاوز می‌کند، مصداق طاغوت می‌شود. اگر کسی از حقّش تعدی می‌کند به حقوق دیگران؛ کسی ممکن است خودش را جای واجب الوجود قرار بدهد، این یک مثال و مصداق بالای طاغوت است. حاکم جائر طاغوت است؛

آن بتی که انسان‌های بت‌پرست می‌پرستند طاغوت است، ساحر در روایات یا شاید در بعضی از آیات ساحر، کاهن همه از مصادیق طاغوت هستند. یکی از مصادیق طاغوت در مفردات راغب آمده و الطاغوت عبارة عن كل متعدٍ هر کسی که تعدی می‌کند. ما گاهی فکر می‌کنیم فقط شاه طاغوت بوده، فرعون طاغوت بوده، نه! خود انسان در زندگی‌اش گاهی اوقات طاغوت می‌شود، وقتی از حدّ خودش تعدی کرد وصفی را که ندارد و می‌گوید این وصف را دارم علم ندارد و می‌گوید دارم، اجتهاد ندارد می‌گوید دارم، عدالت ندارد می‌گوید دارم، این تعدی است و اسمش طاغوت است، طاغوت فقط مثالش در حکام نیست بلکه کل متعدٍ و کل معبود من دون الله از مصادیق طاغوت است.

راغب در مفردات می‌گوید طاغوت بر وزن فَعْلُوت است مثل جبروت و ملکوت و قیل اصله طَعْوُوت؛ لام الفعلش قطع شده و واو تبدیل به الف شده و تبدیل به طاغوت شده است.^[6] پس طاغوت هر متعدی را می‌گویند. یکی از مصادیق بارز طاغوت حاکم جائز است.

اجتناب از طاغوت معنایش فقط این نیست که خودش را از آن طاغوت دور نگه دارد؛ در دستگاه طاغوت نرود؛ این یک مصداقی از اجتناب است. می‌توان گفت که اجتناب از طاغوت مبارزه با طاغوت را هم شامل می‌شود. آن هم نوعی از اجتناب است، اینکه انسان دنبال قیام علیه طاغوت باشد خودش از مصادیق اجتناب از طاغوت است و الا اگر کسی هر ظلمی می‌خواهد انجام بدهد، هر ستمی می‌خواهد بکند، من هم در خانه خودم دست روی دست بگذارم اصلاً نمی‌روم به دستگاه طاغوت، این که اجتناب از طاغوت نشد! این اجتنابی که امروز در عرف ما می‌گویند در لغت یک معنای وسیع‌تری دارد. اجتناب همراه نبودن و مخالفت کردن را هم شامل می‌شود، مبارزه را هم شامل می‌شود و این هم یک نوعی از مصادیق اجتناب است.

اگر ما آیه را طبق معنایی که بیان شد، معنا نمائیم، «كُلُّ رَايَةٍ» مخالف با قرآن می‌شود. می‌گوئیم این حدیث با آیه مخالف است و باید کنار گذاشت! وقتی می‌گوئیم یک حدیثی با قرآن مخالف است یعنی این حدیث را باید کنار گذاشت و نه خودش و نه حتی یک مصداقی از او برای ما معتبر نیست. الان می‌گوئیم این حدیث مدلولش با این آیات مخالف است. آیه می‌گوید: يجب الاجتناب؛ «وَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» امر است و وجوب اجتناب از طاغوت شامل مخالفت با طاغوت هم می‌شود. شامل قیام علیه طاغوت هم می‌شود. یعنی قیام علیه طاغوت یک نوعی از اجتناب از طاغوت است. اگر اینطور معنا کردیم این روایت با این آیه مخالف می‌شود؛ و از این جهت هم روایت مخالف با قرآن می‌شود.

تفسیر اجتناب به کناره‌گیری و فاصله گرفتن صرف، صحیح نیست. زیرا اگر تنها راه اجتناب به این است که با طاغوت مقابله کند و الا طاغوت او را از بین می‌برد؛ در این صورت یگانه مصداق اجتناب، از بین بردن و مبارزه با طاغوت است. در اصول هم خواندید که این عنوان اجتناب واجب، اسبابش مطلق است. متکلم یا شارح نیامده در آیه یک سبب خاصی را برای اجتناب ذکر کند، وقتی اسباب مطلق شد، اگر در یک شرایطی اجتناب لم يتحقق إلا بالقيام على الطاغوت اینجا باید قیام کند. البته اینجا احتمالات دیگر آیه را عرض می‌کنم، ولی ما باشیم و خود این لفظ، اگر شارح گفت: «وَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» و اگر در یک شرایطی اجتناب لم يتحقق إلا بالقيام بر طاغوت، باید قیام کند؛ چون در این فرض، قیام یگانه مصداق اجتناب می‌شود. نظیر اجتناب از رجس که اگر بخواهد از خمر دوری کند باید خمر را از بین ببرد و هیچ راه دیگری ندارد؛ در اینجا اجتناب به این است که او را از بین ببرد و دور بریزد.

واژه‌یابی عنوان طاغوت در آیات قرآن

اگر کلمه طاغوت را در قرآن واژه‌یابی کنیم و استعمالات دیگر آن را در قرآن بررسی نماییم، قرینه بر اثبات مدعای ما خواهد بود. به عنوان نمونه:

یک. آیه 256 بقره - که به نظر ما جزء آیه الكرسي نیست - می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى». اینجا سؤال این است که کفر به طاغوت چیست؟ آیا کفر به طاغوت مجرد انکار قلبی طاغوت است؛ بگوئیم طاغوت بی‌خود است؛ طاغوت را به عنوان معبود قبول نمی‌کنیم و فقط همین است؟! فراز «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ»، قرینه است بر اینکه ایمان اعم از امر قلبی و عملی است. در بعضی روایات داریم که ایمان بدون عمل، ایمان نیست؛ البته این که آیا در حقیقت ایمان عمل وجود دارد یا عمل مبرز ایمان است؛ در جای خودش باید بحث شود. «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ»، یک معنای عام است، امر قلبی را می‌گیرد اعتقاد به خدا، اعتقاد به وحدانیت خدا، عبادت خدا، و عمل برای خدا و حتی جهاد در راه خدا را شامل می‌شود. بنابراین «يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ» هم عام است. کفر به طاغوت یکی از مصادیقش مقابله با طاغوت است. کفر به طاغوت فقط مصداقش عنوان قلبی یعنی انکار طاغوت نیست. «يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ»، یعنی هر مصداقی از مصادیق کفر به طاغوت را باید انجام بدهد. اگر در یک جا باید قیام کند علیه طاغوت - یعنی کفر به طاغوت متوقف بر قیام است - در این صورت واجب است که قیام کند.

دو. آیه 60 سوره نساء که می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...». آیه خیلی بر مدعای ما دلالت دارد. آیا آن کسانی که گمان می‌کنند ایمان بما اُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ آورده‌اند و در عین حال «يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» می‌خواهند بروند سراغ تحاکم به طاغوت و طاغوت را برای خودشان حکم قرار بدهند، باطل را برای خودشان حکم قرار بدهند، حاکم جائز و کافر را - که از این قسمت آیه استفاده می‌شود کسی که تحاکم به طاغوت کند از ایمان خارج می‌شود - آیا اینها خیال می‌کنند که ایمان دارند؟! «وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...»، یعنی در آن آیات دیگری که گفتیم باید به طاغوت کفر بورزید. مانند: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» که خبر در مقام انشاء است؛ یعنی کفر به طاغوت باید پیدا کنید.

خود آیه می‌گوید: «وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»، یعنی امر شده که کفر به طاغوت داشته باشید. کفر به طاغوت فقط انکار قلبی نیست. برخی آقایان می‌گویند ما انکار قلبی داریم ولی نزاع‌مان را می‌بریم پیش طاغوت حل کند، تحاکم به طاغوت می‌کند اما انکار قلبی هم دارد! و حال آنکه «وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» یعنی در مقام عمل هم طاغوت را زیر پا بگذارید. در مقام عمل هم با طاغوت مقابله کنید. وقتی تحاکم به طاغوت حرام است؛ رفتن به سراغ طاغوت برای اینکه حکم واقع شود؛ برای حل یک نزاع خیلی کوچک، حرام است. این از مصادیق کفر به طاغوت است. همچنین از مصادیق کفر به طاغوت همین قیام علیه طاغوت است. در جایی که انسان -[توانایی مقابله به طاغوت را داشته باشد و در عین حال]- به طاغوت کاری نداشته باشد و بگذارد ستمگری‌اش را بکند و هر ظلمی می‌خواهد بکند، کفر به طاغوت محقق نشده است. هر چند قلبا او را انکار کند.

متأسفانه این حرفها در تفاسیر نوشته نشده، ولی ما اصول خوانده‌ایم؛ لذا می‌گوئیم محل استشهاد ما اطلاق این عبارات قرآنی است. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» کفر به طاغوت واجب است. گفتیم «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» در آیه 256 بقره قرینه است بر اینکه همان طوری که ایمان در مقام عمل هست، این کفر به طاغوت هم باید در مقام عمل باشد. علاوه بر اینکه «أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» یک امر عملی است. یکی از مصادیق کفر را عدم رجوع به طاغوت قرار دادند، یعنی جایز نیست رجوع به طاغوت. شارع وقتی می‌گوید کفر به طاغوت داشته باشید، یعنی اگر می‌توانید - البته شرط قیام قدرت است - اگر عده و عده دارید برای از بین بردن طاغوت، قیام علیه طاغوت از مصادیق کفر به طاغوت بوده و باید انجام بشود.

اگر در یک زمانی مثل زمان پیروزی انقلاب، همه مردم آمادگی پیدا کردند برای از بین بردن طاغوت، همه شرایط آماده شد، یک کسی بگوید نه، ما مأمور به قیام نیستیم! سخن ناصوابی خواه بود. زیرا در این فرض اگر قیام نشود، نمی‌توانیم بگوئیم کفر به طاغوت محقق شده است. کفر به طاغوت مصادیق زیادی دارد و یک مصداقش این است که در جایی که برای عده‌ای امکان قیام علیه طاغوت وجود دارد، مصداق کفر به طاغوت قیام خواهد بود و باید قیام کنند.

همان‌طور که «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»^[7] قابلیت تخصیص ندارد - این گونه نیست که دین در یک زمانی اجرا بشود و دو هزار سال اجرا نشود-، این آیه که می‌گوید وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اُعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ نیز قابلیت تخصیص ندارد. نمی‌توانیم بگوئیم اجتناب از طاغوت در همه زمانها واجب است، الا در زمان غیبت!

هر حکومت غیر مشروعی طاغوت است و لو با رأی مردم روی کار آمده باشد، اعتقادی است که ما بر اساس قرآن و ادله داریم، معتقدیم حق حکومت برای خداست. او می‌تواند بر بشر حکومت کند و کسی که به اذن خدا این حق را پیدا کرده است. حکومت رسول خدا به اذن خداست. حکومت ائمه معصومین علیهم السلام به اذن خدا است. آنهایی هم که ولایت مطلقه فقیه را قبول دارند، می‌گویند حکومت فقیه هم به اذن خداست.

بعضی‌ها «أَنْ اُعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» را روی عبادت طاغوت برده‌اند. می‌گویند قرآن می‌گوید: ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت فی عبادة الطاغوت.^[8] اولاً اینها قرینه‌ای بر این معنا ندارند. ثانياً اگر چه در آیه 17 زمر دارد وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ وَ یک مصداق بارز حرمت، عبادت طاغوت است؛ ولی به این معنا نیست که در «وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...» بگوئیم مراد صرفاً حرمت عبادت طاغوت است. لذا آمده این تحاکم به طاغوت را مصداق عبادت طاغوت قرار داده است. در حالی که تحاکم به طاغوت، عبادت - یعنی پرستش - طاغوت نیست. یعنی در آن آیه 60 نساء، تحاکم به طاغوت را یکی از مصادیق مقابل کفر به طاغوت قرار داده است. پس معلوم می‌شود که اجتناب از طاغوت فقط منحصر به عبادت طاغوت نیست.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج 8، ص 295.

[2]. شوری/ 13.

[3]. حدید/ 25.

[4]. زاریات/ 56.

[5]. رفیع الدین جیلانی، الذریعة الی حافظ الشریعة، ج 1، ص 421؛ «كنت كنزاً مخفياً، فأحببت أن اعرف، فخلقت الخلق لأن اعرف».

[6]. راغب اصفهانی، مفردات، ص 520.

[7]. شوری/ 13.

[8]. علی بن حسین (ابن ابی جامع)، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، ج 2، ص 170؛ و عبدالله شبر، تفسیر القرآن الکریم، ص 270.